

هیچ کس نمیتواند برای من جای خالی او را پر کند.

بخطا پردارم که در سال ۱۹۲۴ و در جریان اختلافات با سواراجی ها، یکبار عکسی از پدرم را بگاندی جی نشان دادم. گاندی جی پدرم را همیشه با سبیل قشنگی دیده بود و در آن عکس پدرم صورت و سبیل تراشیده داشت. بعلمت نبودن سبیل قدرت و حالت دهان و چانه اش بهتر و بیشتر نمایان میشد. گاندی جی در موقع دیدن عکس تقریباً از جای خود جست و مدتی بآن خیره ماند. و بعد همراه با تبسم بر معنائی گفت حالا میفهمد که با چه حریفی سروکار دارد با اینهمه، نگاه او و چین هائی که بر اثر کثرت خنده در صورتش پیدا شده بود، قدرت و خشونت قیافه او را نرم میگرد. اما گاهی هم چشمهایش درخشش زننده فولاد را بخود میگرفت.

پدرم در جلسات قانون گذاری خیلی زود موقعیت خود را احساس کرد. او حقوق اساسی را خیلی خوب میدانست و با بازیهای آن کاملاً آشنا بود. در حزب خود انضباط آهنینی برقرار ساخت و حتی بعضی شخصیتها و بعضی گروهها را هم موافق ساخت که از او هواداری کنند. اما بزودی با مشکلات فراوانی برخورد. حزب سواراج، در ابتدای تشکیل خود در داخل کنگره هدف حملات هواداران «عدم تغییر» قرار گرفته بود و ناچار گردید که برای افزایش تعداد افراد هوادار خود با عده ای اشخاص نامناسب نزدیک شود. بعد نوبت انتخابات فرا رسید و پیول احتیاج بود، پول هم در دست پولداران بود. و بدین جهت برای کنار آمدن با ایشان لازم میشد نامزدهائی هم برای نمایندگی از میان آنها تعیین گردد. بقراری که «سر استافورد کریس» نقل میکند یک سوسیالیست آمریکائی گفته است «سیاست عبارتست از هنر مطبوع تهیه مخارج انتخاباتی از پول ثروتمندان برای بدست آوردن آراء فقیران، از راه وعده دادن حفظ منافعشان بهر یک از آنها». این عناصر از همان آغاز کار حزب او را ضعیف کردند. کار در مجمع قانون گذاری و در شوراهای مستلزم آن بود که هر روز با اعتدالیها سازش جدیدی بعمل آید. روح مبارزه و اصول مخالفت با دولت با چنین وضعی سازگار نبود. بدین ترتیب انضباط کم کم در هم شکست. ایورتون نیست ها و ملاحظه کاران کم جرأت از قبول انضباط حزبی میگریختند. حزب «سواراج» اعلام کرده بود که مصمم است با دشمن در درون دستگاههای او بمخالفت پردازد و اکثریت را هم در مجمع و در شوراهای بدست آورده بود اما در عمل وضع بکلی دیگرگون شد. دولت تصمیم گرفت که از راه وعده و وعیدها به عناصر ضعیف، مخالفت و انشعاب و تجزیه را در صفوف سواراجی ها برانگیزد. وسایل این کار هم کم نبود: اشخاص ضعیف میدیدند که مقامهای عمده هم با ایشان یشهاد و اعطا میگرد و در این قبیل موارد عناصر ضعیف فراوانند.



پانڈیت موتی لعل نہرو
(پندرہویں)

وضع سواراجی ها ضعیف میشد و نمایندگان وابسته بآن یکایک از صفوف سواراجی ها میگریختند. پدرم همچون صاعقه می بخروش آمده بود و از «بریدن اعضای فاسد و قانقاریائی» صحبت میکرد. اما وقتی که يك چنین عضوی خود در آرزوی جدا شدن باشد این قبیل تهدیدها اثری نمی بخشد. بعضی از سواراجیها وزیر شدند. بعضی دیگر عضو شوراهای اجرائی ایالتی گشتند. يك گروه با عنوان «رسمونزویوستها» (پاسخ دهندگان) از حزب سواراج انشعبا کردند. این نام را «لوکامانیاتیلک» با مفهوم کاملاً مبارزه جویانه می بوجود آورده بود اما حالا این آقایان ظاهراً از آن چنین می فهمیدند که هر وقت پست و مقامی بایشان عرضه شد فوراً آنها قبول کنند و دو دستی بآن بچسبند و با کله «حاضریم» پاسخ بگویند. حزب «سواراج» رو به تجزیه و نابودی میرفت و جریان حوادث پدرم و «دیشبندوداس» را سخت رنج میداد. آنها از بیحاصلی اقداماتشان در درون مجمع ها و شوراها خسته شدند. براین وضع ناگوار اختلافات میان هندوان و مسلمانان در شمال کشور نیز که گاه بگاه بشورشها و تصادماتی منجر میگشت، افزوده میشد.

بعضی از رؤسای کنگره که در ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ با ما زندانی شده بودند حالا وزیر بودند. در ۱۹۲۱ برای ما این دلخوشی وجود داشت که از جانب دولتی غیر قانونی اعلام شده ایم و بزندان افتاده ایم که لیبرالها هر چند آنها هم از رؤسای سابق و اسبق نهضت کنگره بودند در میان اعضای آن بودند. اما از آن بعد ما از طرف دولتهای جدیدی مورد اتهام واقع میشدیم و آزادی هایمان سلب میگردد که اعضای آن همکاران قدیمی و مستقیم خودمان بودند. این وزیران جدید در کار خود شدت و حرارتی خیلی بیش از وزیران لیبرال سابق نشان میدادند. اینها ما و نقاط ضعف ما را بخوبی میشناختند و بخوبی میتوانند این شناسائی خود را مورد بهره برداری قرار دهند. تا کتیکهای ما برای آنها آشنا بود. آنها تجارب و آزمایشهایی از کار با مردم و حساسیت توده ها داشتند. اینها هم مثل نازیها بجای انقلاب و اصلاحات اساسی باروشهای انقلابی لاس میزدند و این تظاهر با اقدامات انقلابی بآنها اجازه میداد که رفقای سابق کنگره می خود را خیلی مؤثرتر در هم بشکنند و نابود سازند، خیلی مؤثرتر از آنچه دستگاه رسمی و طبقاتی وزیران لیبرال که از جایی و چیزی خبر نداشت، اقدام میکرد.

در دسامبر ۱۹۲۴ کنگره دوران اجلاس سالانه خود را در «بلگوم» و تحت ریاست گاندی جی تشکیل داد. برای گاندی قبول ریاست تقریباً يك نوع تنزل مقام بود زیرا از مدتها پیش او يك نوع مقام مافوق ریاست دائمی داشت. از نطق افتتاحیش خوشم نیامد زیرا بنظر من حرارت و گرمی در آن کم بود. در آخر دوران اجلاس بنا بر پیشنهاد و اصرار او من دوباره بسمت دپیر کل کمیته کنگره برای سالی که در پیش بود انتخاب شدم.

ترتیب برخلاف میل خودم کم کم تقریباً سمت دیرکل دائمی کنگره را پیدا کردم . در تابستان سال ۱۹۲۵ سلامتی پدرم متزلزل گردید . از تنگی نفس رنج فراوان میکشید . پدرم با بقیه اعضای خانواده به «دالهورزی» در کوهستان «هیمالایا» رفت من هم کمی بعد با آنها ملحق شدم . در دوران این اقامت کوتاه یک تلگراف خبر در گذشت «چیتارانجن داس» را بیمارساند . پدرم در زیر فشار اندوه و رنج مدت درازی خاموش ماند بدون اینکه بتواند يك کلمه هم حرف بزند . برای او این خبر يك ضربت کشنده و تحمل ناپذیر بود . کمتر دیده بودم که او از خبری یا چیزی تا این اندازه متأثر شود . مردی که نزدیک ترین و عزیزترین رفیق و همکار او بود ناگهان از دستش رفته بود و بار تمام کارها را تنها بردوش او نهاده بود . باری که او «دیشبندوداس» هردو، به علت ضعفها و حقارت های همکارانشان از حمل آن فرسوده شده بودند . حتی آخرین نطق «دیشبندو» در کنفرانس «فریدپور» یعنی خستگی آمیز داشت و پیدا بود که آن نطق از دهان مردی ایراد میشود که کمی فرسوده شده است .

صبح روز بعد ما «چامبنا» را ترك گفتیم . کوهها را پشت سر خود نهادیم و به «دالهورزی» آمدیم و از آنجا با اتوموبیل خود را به راه آهن رساندیم و بعد به الله آباد باز گشتیم و به کلکته رفتیم .

آتش تعصبات مذهبی افروخته میشود

در پائیز ۱۹۲۳، هنگام مراجعت از زندان ناپها بیمار شدم. میکروب بیماری تیفوس را از آنجا با خود آورده بودم. این بیماری برایم تازگی داشت و تجربه جدیدی در زندگی بود. معمولاً با بیماری عادت نداشتم و کمتر در بستر میافتم. هرگز احساس ضعف جسمی نکرده بودم. از سلامتی کامل خود بسیار مغرور و راضی بودم و با این نوع زندگی آمیخته با بیماری و ناتندرستی که در هند رواج فراوان دارد مخالف بودم. بعزت جوانی و نیرومندی جسمانی از چنگ آن بیماری نجات یافتم اما ناچار بودم که در بستر بمانم و بقدری ضعیف شدم که دوران نقاهتم طولانی شد. در آن زمان نسبت به همه چیز و همه کس و نسبت بکار عادی روزانه ام يك نوع جدائی عجیبی در خود احساس میکردم. انگار همه چیز را از دور میدیدم و همه چیز برایم بيك دنیای دیگر تعلق داشت. مثل این بود که از میان يك جنگل انبوه بیرون آمده باشم و اکنون مجموع جنگل از دور بنظر من می آمد و خود را از آن خارج و جدا میدیدم. همچنین مثل این بود که هوش و حواسم خیلی روشن تر و افکارم آرام تر شده باشد. خیال میکنم که هر کس يك دوران بیشتری شدید و سخت را بگذارند چنین حالاتی پیدا میکند. اما برای من این حالت صورت يك انقلاب روحی را پیدا کرد. این کلمه را بکلی دور از معنی و مفهوم تنگ و محدود مذهبیش بکار میبرم. و این امر در من تأثیر فراوانی گذاشت. چنین احساس میکردم که انگار از محیط آلوده و بیمار کننده سیاست بیرون کشیده شده ام. اکنون هدفها و نیروهای محرکه منی که مرا با اقدام و ادا کرده بود روشن تر بنظر من میرسید. این جلوه های روشن با سؤالات جدیدی همراه بود که برای خود مطرح میساختم و نمیتوانستم جوابهای قانع کننده برایشان پیدا کنم. معذراً هر روز بیش از پیش زندگی و سیاست را با يك نظر غیر مذهبی مینگریستم و از تصورات مذهبی دور میشدم. بسیار مشکل

است که بتوانم جزئیات این امر را نقل کنم: این وضع يك نوع حالت احساسی، یا يك چیز دیگری بود که بیان آن دشوار است. اکنون از آن حالت جزیک تأثیر مبهم چیزی در من نمانده است. اما کاملاً بخاطر دارم که در آن زمان اخلاق و طرز تفکر من تحت تأثیر آن حالت روحی واقع شده بود و در مدت یکی دو سال پس از آن نیز همین حالت بیعلاقگی و بیزاری نسبت به همه چیز و حتی نسبت به کارهایی در من باقی مانده بود.

بدون هیچ تردید این امر تا اندازه‌ی بحوادثی مربوط بود که بکلی از حدود اراده من خارج بود و من نمیتوانستم خود را با آنها سازش دهم. قبلاً بعضی تغییرات سیاسی که در آن زمان پیش آمده بود اشاره کردم. مهمتر از همه آنها اختلافات روزافزونی بود که در روابط میان هندوان و مسلمانان بخصوص در شمال کشور پیدا شده بود. شهرهای بزرگ عرصه کشمکشها و شورشهایی بود که در جریان آنها اقدامات خشونت آمیز و بیرحمانه فوق العاده صورت میگرفت. محیط بدبینی و عدم اعتماد و کینه، اختلافات و جدائی‌هایی را که تا آن زمان در سایه و مخفی مانده بود نمایان تر میساخت. یکی از مهمترین موضوعهای اختلاف مسئله قربانی کردن گاو در «عید بکر»^۱ از طرف مسلمانان بود که برای هندوان خشم‌انگیز میبود زیرا گاو برای آنها حیوان مقدسی است. همچنین گاهی پیش می‌آمد که عیدهای يك فرقه با سوگواریهای يك فرقه دیگر تصادف میکرد و همزمان میشد و در نتیجه تظاهراتی در دو جهت مخالف صورت میگرفت. مثلاً «محرم» با «رام لیلا» مصادف میشد. محرم برای مسلمانان شیعه خاطره يك فاجعه قدیمی را در میان سوگواریها و اشکها تجدید میکرد. در حالیکه «رام لیلا» جشن پر نشاط و شادی بخش هندوان بافتخار پیروزی نیکی بر بدی است. خوشبختانه تصادف این دو مراسم تقریباً در حدود هرسی سال یکبار میشود. زیرا «رام لیلا» بر طبق تقویم خورشیدی و در موقع معین سال جشن گرفته میشود در صورتیکه محرم با حساب تقویم قمری محسوب میگردد و در فصول مختلف تغییر میکند.^۲

اما حالا بهانه‌های اختلاف موضوعات دائمی و از جمله موضوع نواختن موسیقی در برابر مساجد بود. مسلمانها نسبت به هر نوع موسیقی و هر نوع صدائی که نمازشان را آشفته میساخت اعتراض داشتند. در هر شهر هم مساجد متعددی هست که مسلمانان هر روز

۱ - بکر - در زمان هندی بمعنی گوسفند است و «عید بکر» عید قربان یعنی دهم ماه ذیحجه میباشد در ادبیات زبان فارسی هم این عید را اغلب بجای عید قربان عید «گوسپند» یا عید «گوسپندکشان» مینامیدند. در این روز نه فقط گوسفند قربانی میشود بلکه بسیاری از نورتمندان گاو یا شتر نیز قربانی میکنند - م.

۲ - همانطور که در کشور ما عید نوروز که با تقویم خورشیدی حساب میشود هرسی سال یکبار با ماه محرم که با تقویم قمری محاسبه میگردد مصادف میشود - م.

پنج بار در آنجاها نماز میخوانند. هندوها هم مراسم فراوانی در مواقع عروسی یا تدفین دارند که بصورتی پرهیاهو و همراه با صفوف مشایعین انجام میشود. بدین ترتیب هر روز بهانه‌ئی برای برخورد و تصادم وجود داشت. مسلمانها مخصوصاً نسبت بتظاهرات پرسرو صدائی که در موقع انجام نماز عصرانه ایشان صورت میگرفت اعتراض میکردند. و این موقع درست همزمان با ساعت ادعیه شامگاهی هندو است که معابد هندو ناقوسها وزنگها و سنجهای خود را با منتهای قدرت بصدای آوردند. این مراسم هندو «آرتی» نامیده میشود و موضوع برخورد «آرتی» هندوها با «نماز» مسلمانها اکنون صورت غامض و وخیمی پیدا کرده بود.

این امر بسیار شگفت‌انگیز بنظر میرسد که مسئله‌ئی از این نوع که بامختصر حسن نیتی از طرفین میشد آنرا حل کرد و برای آن ترتیبی قائل شد بعزت رقابت متقابل و احساسات مخالف هر دو دسته سبب پیش آمدهای تأسف آور و خشونت آمیز میگردد. زیرا متأسفانه در احساسات مذهبی برای حسن نیت و احترام متقابل جائی نمیانند. بخصوص وقتی که يك طرف سومی هم در کمین قرار بگیرد و اختلافات را دامن بزندهیچ کار آسانتر از برانگیختن این قبیل آتوها و تحریک دسته‌ئی بر ضد دسته دیگر نیست.

چنین بنظر میرسد که در توسعه دامنه شورشهایی که در این چند شهر شمالی بوقوع پیوست مبالغه میشد و تعمدی در کار نبود زیرا در تمام روستاهای هند و در بسیاری از شهرهای بزرگ یا کوچک که مسلمانان و هندوان باهم زندگی میکردند زندگی جریان عادی خود را طی میکرد بدون اینکه این قبیل حوادث در آن اثر ناگواری بگذارد. اما هر بار که چنین اتفاقی درجائی روی میداد حتی هر قدر هم که ناچیز و بی اهمیت میبود مطبوعات آنرا بزرگ میکردند. بدیهی است که احساسات تعصب آور مذهبی نیز در میان توده‌های متعلق بدو فرقه مذهبی و بخصوص در میان توده‌های شهر نشین گرم و تحریک شده بود زیرا رؤسای مذهبی هر دو دسته باین آتوها دامن میزدند و این تعصبات در بوجود آوردن نیرو بخشیدن يك سیاست انتقامجویانه در میان فرقه‌های مذهبی اثر میگذاشت. ارتجاعیون مسلمان که در طی سالهای گذشته و در دوران توسعه نهضت عدم همکاری با دولت عقب رانده شده بودند اکنون بتحریک دولت بریتانیا از نو بجلو آمدند. هر روز بر تعداد عناصر انتقامجو افزوده میشد که هدف نهائیشان شکست در وحدت ملی و تهدید آزادی هند بود. در صف هندوها هم عناصر ارتجاعی در میان رهبران جامعه مذهبی وجود داشتند و آنها هم ببهانه حفظ منافع آئین هندو آلت اجرای منظورهای دولت بریتانیا میشدند. همه آنها

۱ - منظور سیاست استعماری دولت بریتانیاست که دسته‌های مختلف مذهبی را در هند بر ضد یکدیگر

هیچ موفقیتی در راه بدست آوردن در خواستهای خود نداشتند و نمیتوانستند سهم داشته باشند. اما فقط میتوانستند که هر يك سهم خود احساسات مردم را بهبوده تحريك كنند. سازمان كنگره نیز در يك بن بست قرار گرفته بود. از آنجا که كنگره مظهری از تمام احساسات ملی بود این اختلافات گوناگون مذهبی هم بصورت حساس و مؤثری در آن منعكس میشد. كنگره ناچار بود تمام عواقب این حوادث ناگوار را که بر بیکر خود او ضربات ضعیف کننده می وارد میساخت تحمل کند. بسیاری از رؤسای كنگره اختلافات و احساسات مذهبی خود را در جامه عواطف ملی جلوه گر میساختند و در زیر عنوان موضوعات ملی، رقابت های مذهبی را پیش میکشیدند. اما رویهمرفته اکثریت سران كنگره تحت تأثیر این جریانات نامطلوب واقع نشدند و هدف ملی خود را هوشیارانه تعقیب میکردند و در کشاکش اختلافات دو فرقه متعصب و افراطی هندو و مسلمان از هیچ يك جانبداری نمیکردند. در واقع باید گفت سه فرقه، زیرا بر اثر این رقابتها، سیکها هم سروصدایشان بلند شده بود و برای خود در خواستهای خاصی داشتند. بدینقرار از نظر فرقه های مذهبی از هر سو سروصدای زیادی بلند بود و عناصر متعصب و افراطی در همه جا به هیاهو میپرداختند.

گاندی جی از مدت ها پیش، از آغاز نهضت عدم همکاری با دولت، و حتی پیش از آن، راه حل مسئله فرقه های مذهبی را پیشنهاد کرده بود. بنظر او این راه حل منحصر آ با حسن نیت و جوانمردی اکثریت بستگی داشت. بعبارت دیگر او حاضر بود در تمام زمینه ها بدرخواستهای مسلمانان تسلیم شود، او نمیخواست که با ایشان چانه بزند و کلاه سرشان بگذارد بلکه میخواست واقعاً آنها را همراه و موافق سازد. او با خود دمندی و تیزهوشی، و با توجه واقعی به ارزش هر چیز و با ملاحظه و سنجش واقعیات برای رسیدن بتوافق میکوشید، اما دیگران که تصور میکردند بارزش واقعی و بازار همه چیز آشنا هستند و در واقع ارزش هیچ چیز را نمیدانستند با نظر او مخالفت میکردند و میخواستند روشهای کهنه دلالان بازاری را بکار بندند و چانه بزنند و در برابر پیشنهادات خود امتیازات بیشتری بدست آورند. آنها بخوبی میدیدند که چه بهای تأسف آور و دردناکی باید در این معامله پرداخت اما قادر نبودند که اهمیت حقیقی این نوع معامله و خسارت ناشی از آنرا بدرستی ارزیابی و درك کنند.

دشنام دادن و عیب جوئی کردن از دیگران کار آسان نیست. در این ماجرا هم ما دولت و رؤسای فرقه های مذهبی را متهم میکردیم آنها هم كنگره را متهم میساختند. بدیهی است که دولت انگلستان سیاست خود را در مورد هند همواره بر اساس تجزیه داخلی بنا نهاده است. «تجزیه کن و حکومت کن» قانون ابدی و همیشگی امپراطوریه و دولت های استعماری است و با توسل باین سیاست و توفیق در آن، توفیق و برتری خود را هم بر مردمی که مورد استثمار قرار میدهند میکشند. اما ما حق نداریم از آنها شکایت داشته باشیم و

فقط آنها را مسئول بدانیم. این سیاست را ندیدن و خود را برای مقابله با آن آماده نکردن، خود يك خطای بزرگ و پرمسئولیت است.

اما آیا چگونه باید بمقابله با آن پرداخت؟ مسلماً برای مقابله و مجهز شدن برضد آن، گفتگو کردن بیحاصل و چانه زدن و بطور کلی سیاست معامه گری و بازاری وسیله مناسبی نبود زیرا در این صورت ما هر قیمتی را که می پذیرفتیم همیشه يك حریف باقلای دیگر هم در کمین بود که بر قیمت پیشنهاد شده ما چیزی بیفزاید و نه فقط با حرف بلکه با عمل هم میتواندست و عده های خود را تحقق بخشد. وقتی که در میان ما يك نظر مشترك ملی و اجتماعی وجود نداشته باشد مسلماً يك اقدام مشترك برضد حریف اصلی هم بعمل نخواهد آمد. اگر ما فقط در فکر محفوظ نگاه داشتن رژیم اقتصادی موجود هستیم و فقط میخواهیم با اقداماتی از نوع بعضی اصلاحات ظاهری یا با اصطلاح «هندی کردن» کارها از روبرو شدن با واقعیات و ضروریات زمان بگریزیم طبعاً امکان يك اقدام مؤثر واحد و مشترك از دست خواهد رفت و ما خود شکست خواهیم خورد و در معامله میان خود ضرر خواهیم کرد. در این موارد نفرسومی که وارد بازار میشود و کنترل و تفوق را هم در دست خود دارد خواهد توانست اولویت را بدست آورد و سود حاصله را هم به عاملین و دلایان خود تسلیم کند. فقط اگر ما بتوانیم طرز تفکر سیاسی خود را تغییر دهیم و از چهار چوب تصورات ثابت و قدیمی خود خارج شویم و بخصوص مسائل را با توجه به جنبه های اجتماعی آن مورد توجه قرار دهیم خواهیم توانست زمینه استواری برای يك اقدام متشکل و مشترك فراهم سازیم. در واقع فکر اساسی که در پشت درخواست استقلال ملی ما وجود داشت این بود که مردم را آماده سازیم تا يك سازمان سیاسی کاملاً جدید و مستقلی را بخواهند و بوجود آورند نه اینکه وضع موجود را با تغییرات ظاهری بپذیرند بطوری که هند صورت يك «دومینیون» را پیدا کند و قدرت ظاهراً در دست هندیها باشد اما در پشت صحنه باز هم امپراطوری بریتانیا زمام امور را در دست داشته باشد. من شخصاً در آن زمانها فکر میکردم که استقلال سیاسی بمعنی آنست که فقط آزادی سیاسی برای توده های مردم وجود داشته باشد و مفهومش این نیست که اوضاع اقتصادی هم تغییر پذیرد و زنجیرهای مالی و اقتصادی که ما را به سرمایه داری انگلستان بسته است گهسته شود. تصور میکردم پس از استقلال سیاسی آسانتر خواهیم توانست در وضع اجتماعی نیز تغییراتی بدهیم. اما باید بگویم که اکنون دیگر آنطور فکر نمیکنم و اعتقاد دارم که آزادی سیاسی واقعی خود بخود بدست نمی آید. استقلال واقعی سیاسی فقط وقتی تحقق می پذیرد که با موازین استقلال اجتماعی و اقتصادی هم همراه باشد.

در آن زمان تقریباً تمام رهبران ما در حدود همان قالب تنگ و خشک ساختمان سیاسی

و اجتماعی موجود فکر میکردند. آنها تمام مسائل را، چه در مورد سازمان‌های اجتماعی و چه در مورد فرقه‌های مذهبی، با همین نظر حفظ اوضاع موجود مطرح می‌ساختند و بطور اجتناب‌ناپذیری آلت اجرای نقشه‌های دولت انگلیس میکشیدند که بر تمام این سازمانها تسلط کامل داشت. آنها نمیتوانستند کار دیگری بکنند زیرا نظریات آنها يك نوع نظر اصلاح‌طلبی بود و هرچند که در چند مورد بعملیات و اقدامات مستقیم هم پرداختند. اصولاً فکر انقلابی نداشتند اما دیگر وقت آن گذشته بود که بتوان با چند اقدام اصلاحی کاری انجام داد. حتی کوچکترین مسائل هند در زمینه‌های سیاسی یا اقتصادی یا در مورد فرقه‌های مذهبی را هم نمیشد جز از طرق انقلابی حل کرد. اکنون دیگر وضع طوری بود که ایجاب میکرد مسائل عمیقاً مورد توجه قرار گیرد و نه بطور سطحی. و میبایست برای آنها راه حل‌های انقلابی در نظر گرفته شود. تأسف در این بود که يك رهبر و رئیس شایسته که بتواند چنین کاری را انجام دهد و چنین روش را در پیش گیرد وجود نداشت.

بدون هیچ تردید نبودن افکار روشن و هدفهای صریح و معین در مبارزه استقلال‌طلبانه و در نهضت ملی ما بتوسعه احساسات و هیجانان فرقه‌های مذهبی کمک میکرد. توده‌ها نمیتوانستند رنج روزانه‌شان را با مبارزه بخاطر «سواراج» ارتباط دهند و مربوط سازند. آنها گاهی بعزت جیشها و تمایلات غریزی، خود را به میدان مبارزه می‌انداختند، اما غریزه سلاحی است که خیلی زود کند میشود و حتی با آسانی ممکنست برای منظورهای دیگر بکار رود. در پشت آن جیش‌های هیجان‌آمیز برای مبارزه هیچ هدف روشنی وجود نداشت. بدینقرار هنگامی که عکس‌العملها بطور عادی فرا میرسید مرتجعین مذهبی بدون هیچ زحمتی میتوانند احساس خستگی عمومی را مورد استفاده قرار دهند و در زیر سرپوش مذهبی از آن برای منظورهای ضد ملی خود بهره‌برداری کنند. روشن و مسلم بود که طبقه بورژوا، چه هندو و چه مسلمان، نمیتوانست مذهب را پیش بکشد و از این‌راه در میان توده‌ها هوادار پیدا کند و برای برنامه‌های استقلال‌طلبی خویش که بهیچوجه با احتیاجات پرولتاریا و طبقات زحمتکش و حتی طبقات متوسط خرده با، مستقیماً ارتباطی پیدا نمیکرد مساعدت و کمک ایشانرا جلب سازد.

از این جهت بود که مرتجعین سیاسی، با نقابهای دفاع از منافع فرقه‌های مذهبی بصحنه سیاست باز گشتند و توده‌های عقب‌مانده را تحریک میکردند و مخصوصاً هدفشان این بود که راه نهضت مترقیانه سیاسی را مسدود سازند. این مخالفت ما را متعجب و متحیر نمی‌ساخت معیناً در جریان وضعی که بخودی خود تأسف‌آور و نفرت‌انگیز بود هیچ چیز به این اندازه کسالت‌آور و خسته‌کننده نبود که ملاحظه شود این مخالفتها و رقابتها ممکن است تا کجاها کشیده شود!

رؤسای مذهبی مسلمان عجیب‌ترین مسائل را مطرح می‌کردند و چنین بنظر میرسید که بکلی مسئله ملی هند، و استقلال هند را تمسخر می‌کنند. اما رهبران فرقه هندو هم هرچند در نطق‌های خود به ناسیونالیزم و تمایلات ملی اشاره می‌کردند اما در عمل بکلی از این افکار ملی دور بودند و چون قادر نبودند که هیچ عمل واقعی انجام دهند فقط باین فکر بودند که در برابر حکومت تعظیم کنند و از این راه منافع خود را در مقابل رقبای مسلمان محفوظ نگاهدارند. آنهم بی‌پرده! هر دو دسته در این امر اتفاق داشتند که نهضت‌هایی را که تمایلات سوسیالیستی یا بقول خودشان «تخریبی!» داشت محکوم سازند. واقعاً اتفاق نظر و اتحاد ایشان در مقابل با هر پیشنهادی که کوچکترین لطمه‌ئی بمنافع موجود طبقاتشان میزد تعجب‌آور بود. رؤسای مذهبی مسلمان بسیار چیزها گفتند و کردند که برای استقلال اقتصادی و سیاسی کشور مضر بود معیناً طرز رفتار آنها در برابر دولت چه فردی و چه دسته جمعی تا اندازه‌ئی باشایستگی همراه بود. در صورتیکه این حرف را درباره رهبران هندو نمیتوان گفت و طرز رفتار آنها خیلی پست‌تر بود.

عده زیادی از مسلمانان در کنگره شرکت داشتند که بسیاری از شخصیت‌های صالح و سرشناس‌ترین و محبوب‌ترین رهبران سیاسی مسلمانان هند در میان آنها بودند. اکثریت آنها گروهی تشکیل دادند و «حزب ملی مسلمان» را بوجود آوردند که با مرتجعین مذهبی به مبارزه پرداخت این نهضت در اوایل کار موفقیت‌هایی هم بدست آورد و عده‌ئی از روشنفکران مسلمان راه‌راه ساخت. اما این حزب مخصوصاً از عناصری که متعلق به قشرهای بالائی بورژوازی متوسط بودند تشکیل میشد و شخصیت‌های بانفوذ و فعال و دینامیک در میان ایشان کم بود. کسب و کار بازرگانی برای این عناصر بیش از هر چیز اهمیت داشت و مهمتر از همه چیز بود. بدین جهت بزودی ارتباطشان با توده‌های مردم قطع گردید. تا کنیک و روش‌های آنها از حدود فعالیت‌هایی که در تالارها صورت می‌گیرد و از صورت بندوبست‌ها و سازش‌ها تجاوز نمی‌کرد و در چنین بازپهائی رقبای ایشان یعنی مرتجعین و تحریک‌کنندگان مذهبی نیرومندتر بودند. اعضای این حزب بتدریج در تمام موارد، از تمام اصولی که مدافع آن بودند دست کشیدند و یکی یکی آنها را رها کردند و همواره در جستجوی یک سیاست «کم‌ضررتر» بودند و بیش از پیش عقب‌نشینی می‌کردند زیرا برای هر وضع، همیشه و در هر حال میتوان بازم یک‌سورت «کم‌ضررتر» و کم‌خطرتری پیدا کرد. عاقبت موقعی فرار رسید که دیگر هیچ‌چیزی برایشان نماند و هیچ اصل و اعتقاد اساسی نبود که بر روی آن بایستند جز یک چیز و آن اینککه مجموعاً باهم از نظر انتخاباتی یک‌وزنه کم‌ارزشی را تشکیل میدادند. اما بازم همان سیاست اتخاذ روش کم‌ضررتر آخرین ارزش ایشان را هم گرفت و همین وزن مختصر را هم از دست دادند. بدین‌قرار امروز دیگر عملاً

هیچ اصل و ارزش و اعتباری وجود ندارد که بتواند گروه ایشان را متشکل سازد و دیگر از آن عنوان غرور آمیزی که بخود می بخشیدند هیچ چیز جز نام باقی نمانده است. انحلال و زوال این حزب بعنوان يك گروه سیاسی داستانی تأسف آور بود. افراد آنها البته باز هم در داخل کنگره بفعالیت خود ادامه دادند اما دیگر صورت متشکل حزبی خود را بتدریج ازدست داده بودند. و آخرین قسکت این کار در سال ۱۹۳۴ صورت پذیرفت. در سال ۱۹۲۳ و سالهای بعد از آن، آنها يك گروه نیرومند بودند و نسبت به تجزیه طلبان و اختلاف افکنان مسلمان روش جدی و مخالفت آمیزی داشتند. بطوریکه در چند مورد در حالیکه حتی گاندی جی هم با پیشنهادات این قبیل سران تجزیه طلب مسلمان موافقت میکرد و برای رسیدن براه حلی حرفهای آنها را می پذیرفت « حزب ملی مسلمان » این پیشنهادات را نمی پذیرفت و با آنها مخالفت میکرد. و این روش مترقیانه آنها در آن موقع جالب توجه بود. در سالهای حدود ۱۹۲۵ چندین بار کوششهای جدی بعمل آمد که مسئله فرقه های مذهبی از راه مذاکرات و مباحثات با نمایندگان هر يك از فرقه های مختلفه حل شود. مهمترین این ملاقاتها که بنام « کنفرانس های وحدت » صورت میگرفت کنفرانسی بود که بنا بدعوت محمد علی که در آن موقع ریاست کنگره را عهده دار بود تشکیل شد این کنفرانس در دهلی و در سال ۱۹۲۴ صورت گرفت و بهمین مناسبت بود که گاندی جی روزه معروف بیست و یکروزه خود را اجرا کرد. در این اجتماعات تعدادی از افراد با حرارت و با کمال حسن نیت شرکت میکردند که هر کدام از جانب خود منتهای کوشش را برای رسیدن به توافقی مبذول میداشتند. چندین بار اخذ رأی بعمل آمد. قطعنامه های بسیار جالب توجه و خوب بتصویب رسید اما مسئله اساسی همچنان لاینحل باقی ماند. زیرا برای حل آن فقط داشتن آراء کافی نبود بلکه میبایست توافق کامل و اتفاق آرا بدست آید و همیشه عناصر افراطی در هر دسته بودند که هیچ راه حلی جز تسلیم بلا شرط و کامل طرف مقابل را به نظریات خودشان نمی پذیرفتند. در واقع گاهی انسان به شك می افتاد و از خود می پرسید که آیا این قبیل عناصر واقعاً میخواهند راه حلی پیدا شود و نتیجه و توافقی بدست آید یا نه؟ اکثر آنها مرتجعین سیاسی بودند که میخواستند وضع موجود بحال قدیمی خود باقی بماند و بهیچوجه زمینه تفاهمی میان ایشان با هواداران تغییرات اساسی در زمینه سیاست وجود نداشت.

اما مشکلات واقعی خیلی عمیقتر از اینها بود و با نظریات خصوصی و، زیر بار نرفتهای فردی هم ارتباطی نداشت. « سیک ها » هیا هوئی عظیم در باره درخواست های فرقه مذهبی خود برپا کرده بودند و بدین ترتیب مثلثی از نیروهای فوق العاده درهم هندو و مسلمان و سیک در پنجاب بوجود آمده بود. پنجاب بصورت نقطه بر خورد و تلاقی تمام تمایلات

فرقه‌ها و مرکز تضادها در آمده بود هر دسته در دل خود از دو دسته دیگر احساس ترس میکرد. این احساس ترس متقابل شعله آتش هیجانانگیز و خرافات را نیز تر میساخت. در بعضی از ولایات اغتشاشات دهقانی در زیر سرپوش اختلافات مذهبی آغاز گردید، مثلاً در بنگال که مالکین بزرگ از هندوان و دهقانان از مسلمانان بودند این قبیل حوادث اتفاق افتاد. در «پنجاب» و «سند» هم معمولاً بانکداران و ثروتمندان هندو بودند و بدهکاران و کشاورزان و دهقانان مسلمان، و در نتیجه کینه‌ئی که این قبیل مردم نسبت به خشونت و بدرفتاری آن عناصر داشتند بر شدت امواج تعصبات مذهبی در بنگال و پنجاب میافزود. باین دلیل رؤسای فرقه مسلمان بتدریج از جهتی بصورت نماینده قسمتی از توده‌های مردم در آمدند و اقدامات ایشان در میان مردم هوادارانی پیدا میکرد. در صورتیکه در این قبیل موارد وضع برای رهبران هندو که نمایندگان بانکداران و ثروتمندان بشمار میرفتند چنین نبود و هم مذهبانشان اگر هم از ایشان هواداری میکردند و تا اندازه‌ئی بایشان توجه نشان میدادند تعدادشان بسیار کم میبود.

بدین قرار یک نوع اختلاط و درهمی میان مسائل مذهبی و مسائل اقتصادی بوجود آمده بود و شاید متأسفانه باین جهت هم بود که حل آن دشوار تر میشد. شاید روزی برسد که مبارزات میان طبقات مختلفی که از نظر اقتصادی تضاد دارند توسعه پذیرد و مبارزات مذهبی ضعیف تر شود اما فعلاً رهبران فرقه‌ها که به مبارزات مذهبی میپردازند از تمام گروهها جلوتر هستند و تصور نمیروند که اختلافات مذهبی خود را کنار بگذارند و نیروی خود را بر ضد دشمنان طبقاتی خویش متحد سازند. با وجود این حتی در این وضع و این شرایط هم پیدا کردن یک راه حل سیاسی میان خودمان دشوار نیست البته بشرط آنکه طرف سومی مثل امپراطوری بریتانیا وجود نداشته باشد، اما متأسفانه این «اگر» خیلی بزرگ است.

هنوز کنفرانس وحدتی که در سال ۱۹۲۴ در دهلی تشکیل شد تازه پایان رسیده بود که در الله آباد اغتشاشات و زد و خورد هائی میان هندوان و مسلمانان در گرفت. اغتشاشاتی که در مقایسه با اغتشاشات دیگر و از نظر تلفات و قربانیان کمتر مهم بود اما در هر صورت برای من از آن جهت که در شهر مادریم صورت میگرفت تأسفانگیز تر و رنج آور تر بود. من فوراً باتفاق عده‌ئی از همکارانم از دهلی باز گشتم. وقتیکه ما رسیدیم اغتشاشات پایان یافته بود اما عکس‌العملهای آن، چه بصورت افکار انتقامجویانه که در هر دسته بیدار شده بود و چه بشکل تعقیبها و محاکمات جنائی تا مدت درازی محسوس بود. در همان سال یا شاید هم کمی دیرتر یکبار دیگر بمناسبت فرا رسیدن عیدهای «رام لیل» در الله آباد اغتشاشاتی ظهور کرد. ظاهراً بعلمت محدودیتی که بر تظاهرات دسته‌های موسیقی در برابر مساجد

تعمیل شده است، این عیدها که بمناسبت آن دسته های بزرگ راه می افتد و تظاهرات وسیع صورت میگیرد از هشت سال پیش تا امروز که این سطور را مینویسم (سال ۱۹۳۴) ممنوع شده است. این جشنهای پر نشاط و شادی بخش دیگر برای صدها هزار نفر که در منطقه الله آباد در آن ها شرکت میجستند با خاطره های تلخ همراه شده است. هم اکنون منظره آن جشن ها را آنطور که در زمان کودکی بنظرم میرسید در برابر دیدگانم مجسم میبینم. برای من چه ذوق و شوق و چه شادمانی عظیمی در برداشت. همه مردم شهر برای شرکت در آن جشنها جمع میشدند و نه فقط از دهات اطراف و همسایه بلکه حتی از شهرهای دیگر هم می آمدند. هر چند آن عیدها یک جشن هندو بود اما مسلمانان هم در آن شرکت میجستند و صفوف عظیم دسته های نمایش دهندگان را که در فضای آزاد حرکت میکردند بزرگتر و پرشکوه تر می ساختند. در همه جا جز شادی و شادمانی چیزی نبود و بازرگانی و دادوستد نیز رونق میگرفت!

سالها بعد وقتی که بیلوغ رسیده بودم و دوباره بوطن برگشتم و آن مراسم را دیدم دیگر آن شادی و نشاط در من بوجود نیامد و دسته های مردم با لباسهای رنگارنگشان برایم خسته کننده بنظر میرسیدند، دیگر هنر و سرگرمی برایم مفهومی عالیتر پیدا کرده بود. اما توده های مردم عوض نشده بودند و باز هم این تظاهرات را دوست میداشتند و از آن حظ و لذت فراوان میبردند. برای آنها این نمایشات صورت یک نوع کار ناوال و دسته های شادی بخش عمومی را داشت. و اینک از هشت یا نه سال پیش باینطرف دیگر نمیتوانند از این جشنها که زندگی یکنواخت و بیرنگ و خسته کننده ایشان را با پرتوی از نشاط و شادمانی روشن میساخت بهره مند شوند و لذت ببرند. و آنها فقط بعزت منازعات ناچیز و اختلافات حقیر. آیا این مسؤلیت عظیمی برای مذهب و روح مذهبی نیست که بدین شکل شادمانی را کشته است، و نشاط را از مردم سلب کرده است!

کارشهرداری

دو سال من مسئول شهرداری الله آباد بودم و در این مدت دائماً از اینکار بیزارتر میشدم. اصولاً من برای مدت سه سال بسمت شهرداران انتخاب شده بودم اما از همان آغاز سال دوم در جستجوی وسیله‌تی بودم که خود را از این بار آسوده سازم. با اینهمه از آن کارخوشم می‌آمد. قسمت عمده‌تی از وقت و افکارم را بدان اختصاص داده بودم. کارم هم خالی از موفقیت‌هایی نبود و تمام همکارانم با کمال لطف، منتهای همکاری را نسبت بمن میدول میداشتند. حتی دولت ایالتی هم نفرت و بدبینی سیاسی را که نسبت بمن داشت کنار گذارد تا بجائیکه چند بار اقدامات مرا ستایش کرد. معیناً فعالیت من با محدودیت‌های مختلف برخورد میکرد و گاهی با مخالفت‌هایی مواجه میشد که بکلی مانع از آن بود که کار با ارزشی صورت گیرد.

این مخالفتها اغلب بصورت مشخص و روشنی نبود که از طرف شخص یا مقام خاصی صورت پذیرد. در واقع من از حسن نیتی که همه جا با آن مواجه میشدم متعجب بودم اما میبایست از یکطرف دستگاه دولتی و از طرف دیگر تنفیری را که مردم و همکارانم نسبت بدولت داشتند به حساب آورد. برای تغییر دادن طرز اخذ عوارض و مالیات یا تسریع در اصلاحات اجتماعی میبایست موافقت دولت جلب شود و این موافقت‌ها معمولاً مدت‌ها طول میکشید. هیچ چیز برای من تا آن اندازه تعجب آور نبود که میدیدم هر وقت که موضوع يك کار مثبت و مفید در زمینه فعالیت‌های اجتماعی یا ملی مطرح میشد دستگاه دولتی با يك کندی خسته کننده و ناتوانی عجیب دست بکار میشد و برعکس هر وقت که موضوع تحقیر یا تعقیب يك مخالف سیاسی مطرح میگشت همان دستگاه با سرعت شگفت‌انگیز و مؤثری عمل و اقدام میکرد. این تضاد فوق‌العاده نمایان بود.

در دولت ایالتی وزارتتی که امور مربوط با اقدامات محلی اهالی و از جمله امور شهرداریها را زیر نظر داشت تحت ریاست يك وزیر بود. معمولاً این جناب وزیر از امور

شهرداری و طبعاً از هر گونه امور اجتماعی و عمومی بکلی بی اطلاع بود. در واقع این بی اطلاعی تا اندازه‌ئی هم از آن جهت بود که اعضای وزارت خانه‌اش به او هیچ اهمیتی نمیدادند و او را بحساب نمی‌آوردند. این اعضا که اغلب بوسیله اداره انگلیسی خدمات عمومی هند انتخاب میشدند معمولاً تحت تأثیر این فکری که تقریباً در تمام مأمورین عالی‌رتبه انگلیسی وجود داشت قرار داشتند که وظیفه دولت و مأمورین دولت پیش از هر چیز آنست که وظایف پلیسی را در نظر داشته باشند و انجام دهند. یک نوع تصور نظارت مستبدانه بر کارها، در طرز تفکر آنها رنگ خاصی بوجود می‌آورد که مانع پیشرفت کار میشد. آنها معمولاً به مسائل احتیاجات اجتماعی و تغییرات عمومی و اصلاحات وسیع کمتر فکر میکردند و هرگز توجهی نداشتند.

دولت همیشه از شهرداریها طلبکار است و از نظر دولت همیشه همین جنبه طلبکاری و اعتبارات مالی است که اهمیت زیاد دارد دولت همیشه در فکر آنست که آیا شهرداریها پرداختهای دولتی خود را منظمآ انجام میدهند؟ آیا میتوانند مرتباً پولهای لازم را به دولت بپردازند و آیا وجوه کافی برای این منظور در اختیار خود دارند؟ دولت به این قبیل مسائل درباره شهرداریها اهمیت زیاد میداد و برای آن ضرورت و فوریت قائل بود اما کمتر توجه داشت که شهرداری کارهای مثبتی هم دارد که باید انجام دهد. باید بآموزش و پرورش و به بهداشت عمومی و نظایر این امور بپردازد. فکر نمیکرد که شهرداری دستگامی نیست که فقط پول وصول کند و آنرا در اقساط و مواقع معین بدولت تسلیم دارد. خدمات عمومی و اجتماعی که بمهده شهرداریهای هند گذارده شده است بسیار محدود میباشد و تازه همین خدمات محدود هم اغلب بخاطر اعتبارات و مسائل مالی محدودتر میشود. معمولاً هر وقت بودجه کم می‌آید و محدود میشود اعتبارات آموزش و پرورش قربانی میگردد. طبقات حاکمه بهیچوجه بمدارس شهرداری که عمومی و مجانی هستند علاقه ندارند. فرزندان آنها بمدارس گران قیمت و پرخرج خصوصی میروند که اغلب هم از طرف دولت به آنها کمک خرجی پرداخته میشود و بهمین جهت است که در مواقع تضییقات اعتبارات مالی مدارس عمومی متعلق بشهرداریها را که مورد استفاده طبقات فقیر است قربانی میسازند. اغلب شهرهای بزرگ هند را میشود بدو قسمت کرد: یکی شهر اصلی با جمعیت انبوه و فراوان و دیگری قسمت آرام و خلوتیکه در آن ویلاها و ساختمانهای مرفه و بزرگی در فضاهای وسیع و در میان باغها و گل کاریهای خوش منظر ساخته شده است و در آنها کارمندان انگلیسی دولت و هموطنان بازرگان ایشان و بورژوازیهای بزرگ هند که شخصیتهای ممتاز رسمی یا اقتصادی بشمار میروند سکونت دارند. درآمد شهرداری بطور

کلی از قسمت اصلی شهر بدست می آید اما قسمت اعظم آن برای منطقه دوم مصرف میشود که بعلت وسعت فضای آن بیک شبکه خیابانهای مهم احتیاج دارد و برای مراقبت و نظافت و روشنائی و آبیاری هزینه های زیادتری مصرف میکند و طبعاً از حیث شبکه لوله کشی و فاضل آب و بطور کلی امور بهداشتی نیز بسیار جلوتر است. در نتیجه قسمت اصلی شهر کاملاً مورد بی اعتنائی قرار میگردد و با محله های فقیران چنان رفتار میکنند که انگار در واقع وجود ندارند. اهالی بیچاره این محلات با کمال حوصله این وضع ناگوار را تحمل میکنند و ندرتاً شکایت دارند. «معرضین» و ناراضیان نسبت به وضع شهر تقریباً همه در محله های خوب و آسوده سکونت دارند.

بمنظور بوجود آوردن بهبودی در طرز تقسیم عوارض مالیاتها و اختصاص دادن مبالغی برای اصلاحات ضروری خواستم بیک مالیات مخصوص برای صاحبان اراضی بزرگ برقرار شود. اما هنوز این فکر را اظهار نکرده بودم که یکی از کارمندان دولتی که اگر حافظه ام یاری کند قاضی بخش بود اعتراض کرد و گفت چنین تصمیمی مخالف با اختیارات قانونی است که مورد عمل میباشد. مخالفت او از آن جهت بود که این مالیات و عوارض مخصوصاً از مالکین قسمت خوب شهر دریافت میشود. بدینقرار با این قبیل عوارض و مالیاتهای مستقیم مخالفت میشود اما معمولاً دولت عوارض و مالیاتهای غیر مستقیم مانند عوارض کالاها می که بشهر وارد میشود و نظایر آنها را تصویب میکرد و در نتیجه قیمت فروش اجناس و مخصوصاً مواد غذایی بالا میرفت که بیشتر بار سنگین آن بردوش فقیران می افتاد. این بار سنگین و غیر عادلانه رایج ترین وسایل درآمد های شهرداریهای هند است که تصور میکنم در شهرهای بزرگ با کندی فراوان بتدریج از میان میرود. من که مسئولیت امور شهرداری را بعهده داشتم از یک طرف با دستگاه مستبد غیر مسئول و غیر شخصی دولت مواجه بودم که به میل خود و خودسرانه روشهای قدیمی را دنبال میکرد و بهیچوجه حاضر نبود کمی سریعتر یا در جهت تازه تری حرکت کند و از طرف دیگر با همکارانم، یعنی با اعضای اداری شهرداری سروکار داشتم که اغلب ایشان مثل اعضای ادارات دولتی اسیر مقررات بیهوده بودند. در میان آنها بعضی ایدآلیستها هم وجود داشتند که با ذوق و شوق فراوان بکار می پرداختند اما رویهمرفته قادر نبودند که درباره تغییرات و ترقیات وسیع تر فکر کنند و اغلب نظر محدودی داشتند. در نظر آنها وضع موجود با اندازه کافی خوب بود و پرداختن بازمایشهایی که بناکامی منتهی میشد فایده نداشت. حتی ایدآلیستها و عناصری که ذوق و شوقی برای کار نشان میدادند عاقبت بهمان مقررات بیهوده و کسل کننده و بیهوده تسلیم میشدند. همیشه فقط یک موضوع آنها را بر سر شوق می آورد و مورد توجهشان قرار میگرفت و آن موضوع، امتیازات و اضافه حقوق و این قبیل چیزها

بود. حتی این محرك هم هرگز در جهت وادار کردن ایشان بيك کار ثمر بخش اثر نیک کرد و آنها را بکار مثبتی و امید داشت.

در طول سالیان در آذربایجان هیاتهای دولتی و اظهارات مقامات رسمی و نوشته‌های بعضی روزنامه‌ها، از شهرداریها و انجمنهای محلی انتقاد شده است و همواره موارد قصور و ضعف ایشان را نشان میدهند و چنین نتیجه میگیرند که سازمانها و مؤسسات دموکراتیک که در دست خود مردم باشد برای هند مناسب نیست. بدیهی است که این قبیل موارد نقص کاملاً مشهود است اما معمولاً عللی که باین وضع منتهی میشود و این تقیصه‌ها را ایجاد میکند مورد توجه واقع نمیشود و درباره کادر و محیط جریان کارها گفتگویی بعمل نمی‌آید. در واقع طرز کار در شهرداریها نه دموکراتیک است و نه مستبدانه بلکه وضع آشفته‌تست در میان این دو که معایب هر دو را در بر دارد بدون آنکه منافع آنها را هم داشته باشد. ممکن است قبول کرد که دولت مرکزی در امور شهرداریها نظارت داشته باشد و آنها را مورد کنترل قرار دهد. اما در صورتی این کار را میتوان قبول کرد که دولت مرکزی هم خود دموکراتیک باشد و خود را در برابر احتیاجات عمومی مسئول بشمارد. وقتی که وضع چنین نیست طبعاً یا میان شهرداریها و دولت تضادی بوجود می‌آید که بتصادم منتهی میشود و یا شهرداریها باید بدون چون و چرا با اراده دولت که در عین حال هیچ نوع مسئولیتی را هم بعهده نمیگیرد تسلیم گردند. طبعاً چنین وضعی رضایت بخش نیست و از نظارت و کنترل عمومی مردم هم دور میماند. بدینجهت است که اعضای شهرداری هم پیش از آنکه به مردم و احتیاجات عمومی و انجمن شهر توجه داشته باشند بدستورات مقامات دولتی گوش میدهند و انجمن شهر را فراموش میکنند. انجمنهای شهر هم نمیتوانند به هیچ نوع فعالیت اجتماعی بپردازند و مهمترین فعالیتشان صرف این میشود که عوارض و مالیاتهارا جمع آوری کنند و بدولت تحویل دهند و خود این امر سبب میشود که از محبوبیت و اعتبارشان در نظر مردم کاسته شود.

امکان شرکت عناصر محلی در انجمنهای شهر بسیار محدود است و باید بسیار توسعه یابد. حتی تصور میکنم که انتخابات يك سازمان شهرداری بزرگ مثل بمبئی نیز در میان یکعهده محدود اعضای انجمن شهر صورت میگیرد، چندی پیش قطعنامه‌ئی که برای توسعه انتخابات شهرداری تهیه شده بود در چند انجمن شهر رد شد مسلم است که اکثریت اعضای انجمن شهر مزبور که همه از طبقات متمتع و ثروتمند هستند از وضع و موقعیت خود راضی و خشنود میباشند و ضرورتی برای تغییر وضع بنظرشان نمیرسد. زیرا میترسند که محتملاً موقعیت خودشان بخطر افتد.

دلایل هر چه منخواهد باشد، در هر حال واقعیت اینست که در مقایسه با شهرداریهای

کشور های دموکراتیک اغلب اعضای شهرداریهای ما نمونه های درخشان و شایسته ای نیستند. البته آنها فاسد دزد و رشوه خوار نمیباشند اما معمولاً اشخاصی نالایق هستند که گرفتار رفیق بازی و حمایت از خویشان و بستگان میباشند و در مسائل عمومی هم نظر درستی ندارند. بدیهی است که این وضع هم کاملاً طبیعی است زیرا برای اینکه يك دستگاہ دموکراسی مؤثر و موفق باشد باید بر افکار عمومی تکیه کند و احساس مسئولیت داشته باشد. در صورتیکه در کشور ما مردم بمحیط یکنوع حکومت استبدادی و اعمال قدرت مرکزی عادت کرده اند و باین ترتیب بتدریج علاقه و توجه بجنبه های دموکراتیک کارها ضعیف شده و از میان رفته است.

در کشور ما سیستم آموزش وسیع توده ها وجود ندارد، هیچ کوششی بکار نمی رود که افکار عمومی مردم بر اساس دانش و اطلاع متکی باشد. بدینجهت است که توجه عمومی بشکل اجتناب ناپذیری بقدرتهای شخصی و فردی، بعناصر صاحب نفوذ و مسائل فرقه های مذهبی و بسایر چیزهای کوچک و حقیر معطوف میگردد.

مهمترین موضوع مورد توجه دولت در شهرداریها اینست که آنها را از «سیاست» دور نگاهدارد. هر نوع تصمیم و اقدامی که در آن مختصر هواداری نسبت به نهضت ملی وجود داشته باشد با ترشرونی مقامات عالیرتبه دولتی مواجه میگردد. تدریس کتابهایی که در آن کوچکترین توجهی با احساسات ملی شده باشد حتی اگر عکسکی از هیچیک از رهبران و قهرمانان ملی هم در آن وجود نداشته باشد در مدارس عمومی متعلق بشهرداری ممنوع است. پرچمهای ملی که بر فراز شهرداریها باهتزاز درمی آید بدستور دولت پائین کشیده میشود. اخیراً در بسیاری از دولتهای ایالتی کوشش هماهنگی بعمل آمده است که اعضای سازمان کنگره و کسانی را که در نهضت ملی شرکت داشته اند از عضویت در شهرداریها، و در ادارات و کارهای مختلف اخراج کنند. معمولاً اعمال فشارهای عادی کافست که شهرداریها را در مضیقه بگذارد و مثلاً با حذف و کسر اعتبارات آموزش و پرورش و نظایر این چیزها آنها را باطاعت و اداری کند با اینهمه در بعضی موارد از جمله در شهرداری کلکته رسماً و علناً قانونی وضع کرده اند که بنا بر آن تمام کسانی که بخاطر شرکت در مبارزات ملی و نهضت نافرمانی عمومی یا به جهات سیاسی دیگر بزندان رفته اند از کارها اخراج گردند. در این موارد فقط نظرهای سیاسی در میان است و موضوع صلاحیت و شایستگی در کار بهیچوجه در نظر گرفته نمیشود.

همین نمونه های کوچک بخوبی نشان میدهد که شهرداریهای مادر اقدامات خود هیچگونه آزادی ندارند و از موازین دموکراسی بکلی بدور میباشند با وجود این فشارها باید گفت که کوشش برای اخراج مخالفین سیاسی در دستگاہهای شهرداری و سازمانهای مجلی کمتر مورد

توجه و عمل واقع شده است در صورتیکه در دستگامهای خدمات مستقیم دولتی در این مورد خیلی جدی تر رفتار می شود .

در طی چهارده سال اخیر (تا ۱۹۳۴) تقریباً در حدود سیصد هزار نفر برای مدت‌های کم‌ایش در از بزدان رفته‌اند و بدون تردید صرف‌نظر از سیاست ، این سیصد هزار نفر شامل عده‌ئی از فعالترین ایدآلیست‌ها و شایسته‌ترین عناصر اجتماعی و فداکارترین مردم‌هند میشود . اغلب آنها از نیروی کار و میل فداکاری در راه هدف عالی و خدمت بهندسرشار بوده‌اند آنها از بهترین عناصری بودند که ادارات دولتی یا دستگامهای خدمات عمومی میتوانند از فعالیتشان بهره‌مند شوند . با وجود این دولت تمام کوشش خود را بکار بسته و حتی قوانینی وضع کرده که آنها را از کاربرد کنار سازد و بدین طریق ایشان و هواداران‌شان را تنبیه کند و کیفر دهد . دولت ترجیح میدهد که نمک پرورده‌ها و ریزه‌خوارهای سفره خود را بکارها بگمارد و آنوقت از بی‌لیاقتی و ناشایستگی اعضای سازمانهای محلی شکایت هم‌میکند . هرچند گفته میشود که «سیاست» باید از ادارات و مؤسسات عمومی دور بماند اما خود دولت برخلاف این حرف عمل میکند و سیاستهایی را که موافق خود تشخیص میدهد ترویج و تشویق هم‌میکند مثلاً معلمین مدارس شهرداری را با خراج از کار تهدید میکند و آنها را مجبور می‌سازد که برای تبلیغات بفتح دولت بدهات و روستاها بروند .

در طی پانزده سال اخیر مبارزین و فعالین کنگره با اوضاع بسیار دشواری مواجه شده‌اند و بار مسئولیتهای سنگینی را بدوش کشیده‌اند و با اینهمه باز هم راه مبارزه با دولت نیرومند و ستمگر را ادامه داده‌اند و مبارزاتشان خالی از موفقیت هم نبوده است . این راه دشوار مبارزه با آنها اعتماد بنفس و لیاقت و قدرت مقاومت بخشیده است . آنها پابین ترتیب صفات عالی و شایسته‌ئی را که تسلط طولانی و ممتد يك دولت مستبد سعی داشته است در ملت هند نابود سازد از نوزنده ساخته‌اند . بدیهی است که نهضت کنگره هم مانند هر نهضت وسیع توده‌ئی بسیاری عناصر ناپسند ، ابله ، نالایق و حتی بدتر از آنها هم داشته است و دارد اما تردید ندارم که هر فرد عضو کنگره در هر حال از اشخاص مشابه خود در خارج از کنگره خیلی فعالتر ، شایسته‌تر ، نیکتر و مؤثرتر بوده است .

این موضوع یکی از چیزهایست که دولت و بستگانش بآن توجه ندارند . کوشش برای اخراج اعضای کنگره از کارها و بستن راههای مشاغل دولتی و امور عمومی بروی ایشان مورد استقبال انقلابیون واقعی مآقرار میگردد . معمولاً يك عضو عادی و متوسط کنگره عنصری انقلابی نیست و بعد از یکدوران فعالیت نیمه انقلابی مسیر زندگی و فعالیت خود را تغییر میدهد ، احساس میکند که در کسب و کار یا در شغل خود یا در سیاست محلی خود تنگنا افتاده است و دچار مشکلات شده است و در این موقع ایدآلهای درخشان و افکار

عالی ازمغز او دور میشود و حرارت انقلابش فرومی نشیند . عضلاتش را پیه میگیرد و دلش بهوس يك زندگی آسوده و بی درد سر می افتد . بعنت همین تمایلات اجتناب ناپذیر عناصر متوسط کنگره است که ، عناصر مترقی و انقلابی آن مجبور هستند دائماً مراقب رفقای خود باشند و آنها را از پرداختن بکارهای دولتی و شرکت در مجالس قانونگذاری و انجمنهای محلی که تمام وقت و فعالیت ایشانرا بخود معطوف میدارد محفوظ نگاهدارند . اکنون دولت باتصمیم باخراج کسانی که سوابق فعالیتهای سیاسی دارند خود تا اندازهئی بکمک عناصر انقلابی کنگره آمده است زیرا راه ورود باذرات را بروی اعضای کنگره می بندد و بدین ترتیب آتش تمایلات انقلابی در ایشان زنده و بیدار میماند و حتی نیز ترهم میشود . خلاصه پس از یکسال یا کمی بیشتر کار در شهرداری الله آباد ، احساس کردم که قسمتی از نیروهای خود را بهدر داده ام . بعلاوه نمیتوانستم همه کس را دائماً برای کار کردن تحریک کنم ، بکار وادارم ، ولیاقت و شایستگی را بزور در ایشان تزریق کنم و بوجود آورم میخواستم استعفا بدهم اما تمام همکارانم از من خواهش میکردند که استقامت داشته باشم و بکار ادامه دهم . همه آنقدر مهربانی و ادب نشان میدادند که نمیتوانستم باسانی مقام خود را رها کنم با اینهمه در پایان سال دوم عاقبت استعفانامه خود را امضا کردم .

سال ۱۹۲۵ بود ، در تابستان همانسال همسرم شدیداً بیمار شد بطوریکه چندین ماه در بیمارستان لکنهوبستری بود . در همانسال نیز کنگره در « کانپور » برپا گردید و من ناچار بانگرانی و ناراحتی فوق العاده دائماً میان کانپور و الله آباد و لکنهو در رفت و آمد بودم زیرا همچنان سمت دبیر کلی کنگره را نیز بعهده داشتم .

بر اثر این بیماری پزشکان بهمسرم توصیه کردند که برای گذرانیدن دوران نقاهت و تجدید قوایش بسویس برود . من خود این فکر را تقریباً باخوشوقتی استقبال کردم و در جستجوی بهانهئی بودم که از هند بیرون بروم . زیرا در میان يك ابهام و تیرگی گیر کرده بودم . در مغزم تمام راهها درهم می آمیخت و مخلوط میشد . باخود فکر میکردم که شاید بر اثر دوری از هند بتوانم حوادث را بهتر درک کنم و تیرگی فکری خسته کنندهئی که در آن با افکار خود دست بگریبان بودم برایم روشن تر شود .

در اول مارس ۱۹۲۶ همسرم ، دخترم و من در بمبئی بکشتی نشستیم و بقصد « ونیز » حرکت کردیم ، خواهرم و شوهر خواهرم « رانجیب . س . باندیت » نیز که مدتها پیش از آنکه موضوع سفر ما مطرح شده باشد قصد مسافرت اروپا را داشتند همراه ما بودند .

در اروپا

پس از بیش از سیزده سال دوباره بارویا بر میگشتم. سیزده سالی که جنگ و انقلاب و تغییرات عظیم را بخود دیده بود. دنیای کهنه‌ئی که من شناخته بودم در میان خون و وحشت «جنگ بزرگ» مرده بود و دنیای تازه‌ئی درانتظارم بود. من حساب کرده بودم که شش یا هفت ماه در اروپا بمانم و حداکثر سفر خود را تا آخر سال^۱ هم تمدید کنم. اما عملاً مایکسال و نه ماه در اروپا ماندیم.

برای من این دوره دوران استراحت جسمی و روحی بود. مابیشتر آنرا در سوئیس در شهر ژنو در یک آسایشگاه کوهستانی در «مونتانا» گذراندیم. «گریشنا» خواهر کوچکترم هم در اوایل تابستان ۱۹۲۶ از هند پیش ما آمد و بماملحق شد و تا آخر مدت اقامتمان باهم بودیم. برایم غیرممکن بود که همسرم را تنها بگذارم بطوریکه نتوانستم جز چند سفر کوچک بجاهای دیگر بروم. بعد اوقتی حال او بهبودی یافت کمی بسفر پرداختیم و بفرانسه و انگلستان و آلمان رفتیم.

در قلّه کوهستان و در کنار برفهای ابدی، احساس میکردم که از هند و حتی از دنیای اروپائی هم جدا شده‌ام. اما بخصوص چنین بنظرم میرسید که هند و حوادثی که در آنجا جریان می‌یافت در گذشته‌های دوری گم شده است. همچون ناظری که از دور بحوادث بنگرد کتاب میخواندم، بشامده و مطالعه میپرداختم، حرکت تاریخ را دنبال میکردم در اخبار اروپا و تحولات سیاسی و اقتصادی آن دقیق میشدم و در آزادی بیشتر و بزرگتری که در روابط انسانی برقرار میگردد تعمق میکردم. در دوران اقامتمان در ژنو، طبعاً فعالیتهای «جامعه ملل»^۲ و «دفتر بین‌المللی کار»^۳ هم علاقه و توجه مرا بخود مشغول

۱ - منظور آخر سال میلادی ۱۹۲۶ است - م.

۲ - سازمان بین‌المللی که پس از جنگ جهانی اول بوجود آمد و مقر آن در ژنو بود و در واقع پدر سازمان ملل متفق که پس از جنگ جهانی دوم بوجود آمده است میباشد - م.

۳ - سازمان بین‌المللی که برای بالا بردن سطح زندگی کارگران و سازش دادن کارگر و کارفرما بوجود آمده است و مقرش در ژنو میباشد - م.

اما با فرارسیدن زمستان دوباره ورزش تمام توجه مرا بخود جلب کرد و چندماه ورزش پرداختم. با « پائیناژ »^۱ قبلاً آشنایی داشتم اما اسکی برایم تازگی داشت و نمیتوانستم در برابر جذبه آن مقاومت کنم. با وجود آنکه آغاز کار برایم دشوار بود با لجاجت شهامت آمیزی آنرا دنبال کردم و نگذاشتم زمین خوردنهای بیشمار مرا مأیوس سازد و عاقبت توانستم از نشاط و شادی این ورزش زیبا بهره مند شوم و لذت برگیرم. رویه پرفته زندگی من بدون ماجرای مهمی جریان داشت. روزها میگذشت. همسرم کم کم سلامتی خود را بازمی یافت از هموطنان خود عده بسیار کمی را میدیدیم و در واقع اصولاً غیر از جماعت کوچکی که در آن گوشه کوهستان بسر میبردند کمتر با کسانی مواجه میشدیم. با اینهمه غیر ممکن بود که در مدت بیست و یکماه کسی از تبعیدشدگان یا انقلابیون سابق کشورم را که از دوران جوانی با اسامیشان آشنا شده بودم و در آنوقت در اروپا بودند نه بینم.

هم اکنون خاطره « شیاماچی کریشناوارما » را در نظر می آورم که همراه همسرش که سخت بیمار بود در آخرین طبقه یک عمارت در شهر ژنو، بدون مسرتخدم در یک آبار تمان خفه کننده زندگی میکرد. منزل آنها بوی رطوبت و پوسیدگی میداد و در زیر قشر ضخیمی از گرد و خاک پنهان شده بود. « شیاماچی » پولدار بود اما دوست نداشت که پولهایش را خرج کند بطوری که برای صرفه جوئی کردن چندشاهی حتی حاضر نمیشد به تراموای سوار شود و معمولاً پیاده حرکت میکرد. از هر ملاقات کننده می پرهیز داشت و در نظر او همه یا جاسوس و مأمور انگلیسها بودند و یا ثروت و پولهای او چشم داشتند. همیشه نسخه های روزنامه می را که سابقاً بنام « جامعه شناس هندی » انتشار داده بود در جیبهایش داشت و با وضعی زنده بمقالاتی که در حدود دوازده سال پیش نوشته بود اشاره میکرد و آنها را برخ اشخاص میکشید.

صحبتش همیشه درباره روزهای گذشته بود. از « خانم هندی » که سابقاً در « همپستید » در انگلستان تأسیس کرده بود حرف میزد. اغلب از اینکه چگونه دولت انگلیس اشخاص مختلفی را برای جاسوسی کردن درباره او مأمور میساخته و او با زرنگی ایشانرا فریب میداده و ازین قبیل چیزها صحبت میکرد. در دیوارهای اطاقش طبقه هائی بود که از کتابهای کهنه پر شده بود. این کتابها درهم و برهم در زیر قشری از گرد و غبار پنهان بودند و با حالتی دردناک بتازه وارد نگاه میکردند. کف اطاق نیز در زیر کتابها و کاغذهای پراکنده پنهان شده بود. بنظر میرسید که آنها از روزها و هفته ها پیش بهین حال مانده

۱ - سر خوردن روی یخ با کفشهای مخصوص که یکی از بهترین ورزشهای زمستانیست - م .

بودند و حتی ماهها هم بر آنها گذشته بود. يك محیط تیره و يك فضای تباهی و بوسیدگی و كيك زدگی در همه جا احساس میشد. مثل این بود که زندگی در آنجا راه نداشت. وقتی که انسان از میان راهروهای ساکت و تاریک آن منزل عبور میکرد انگار انتظار داشت که در هر گوشه با سایه مرگ برخورد کند و همینکه از آنجا بیرون میآمد با اشتیاق فراوان هوای تازه و جان بخش فضای آزاد خارج را می بلعید.

«شیاماچی» دلش میخواست که برای دارائیش ترتیبی بدهد و يك انجمن سرپرستی بوجود آورد که در راه خدمات عمومی کار کند. توضیح میداد که این انجمن باید برای آموزش و پرورش هندیان در کشورهای خارج کوشش کند. پیشنهاد میکرد که من هم یکی از اعضای آن انجمن باشم اما من برای قبول چنین مسئولیتی شوقی نشان ندم. دلم نمیخواست که در کارهای پولی و مالی او شرکت داشته باشم. بعلاوه احساس میکردم که اگر باین موضوع اظهار علاقه کنم ممکن است فوراً تصور کند که من به پولهایش چشم دوخته‌ام. هیچ کس نمیدانست که او چقدر پول دارد. گفته میشد که در موقع بحران اقتصادی آلمان و بی ارزش شدن پول آن کشور مبالغ عمده‌ای از دست داده است.

گاهی بر حسب اتفاق بعضی شخصیت‌های ممتاز هندی از «ژنو» عبور میکردند. کسانی که برای شرکت در جلسات «جامعه ملل» می آمدند اغلب صاحبان مقامات رسمی بودند و «شیاماچی» بهیچوجه میل نداشت با آنها نزدیک شود. اما گاهی بعضی اشخاص غیر رسمی و بعضی شخصیت‌های عضو کنگره برای کارهای «دفتر بین المللی کار» می آمدند و «شیاماچی» سعی میکرد با آنها ملاقات کند. عکس‌العملهایی که آنها نسبت به او نشان میدادند بسیار جالب توجه بود. تقریباً همه از ملاقات با او احساس ناراحتی میکردند، سعی داشتند که با او در انظار عمومی دیده نشوند و حتی المقدور از ملاقاتهای خصوصی با او هم عذر میخواستند. او را چنان شخص سالم و شایسته‌ای نمی دانستند که بتوانند با او در انظار عمومی دیده شوند.

بدینقرار «شیاماچی» با همسرش يك زندگی منزوی و تنها را میگذراند. نه فرزند داشت و نه خویشاوند، نه يك دوست و نه تقریباً هیچ نوع ارتباط انسانی. او مثل یکی از آثار پربها و متروک قدیمی و يك یادگار کهنه باستانی در زمان حال زندگی میکرد. زمان حال که از برابر پنجره‌های او میگذشت و جریان مییافت بدون آنکه به او و نظایر او که متعلق به گذشته بودند توجهی داشته باشد. با اینهمه هنوز هم بقایای آتش تمایلات ملی قدیمی در چشمانش شعله میکشید و با اینکه تقریباً هیچ چیز مشترك میان ما وجود نداشت نمیتوانستیم نسبت به او علاقه و احترام نداشته باشم.